

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وهم و دفع نسبت به کلام مرحوم اصفهانی

اگر کسی اشکال کند که مرحوم اصفهانی با این سخن، اجتهاد در لغت می‌کند؛ می‌گوییم که این، اجتهاد در لغت نیست؛ بلکه یک استظهار است که برای آن شواهدی می‌آورد. ایشان می‌فرماید: «أمر» در همه جا در اراده یا متعلق الارادة استعمال می‌شود؛ چنانچه در جایی خود فعل بدون لحاظ جنبه اراده باشد، جمع آن می‌شود امور و اگر با لحاظ جنبه اراده باشد، می‌گوییم اوامر.

ایشان قائل به این شدند که امر، یعنی اراده؛ اعم از تکوینی و تشریعی؛ اما دو لحاظ در آن وجود دارد، به یک لحاظ، «یجمع علی اوامر» و به لحاظ دیگر «یجمع علی أمور».

دیدگاه مختار استاد

در تأیید فرمایش مرحوم اصفهانی، این سؤال پیش می‌آید اینکه مرحوم آخوند می‌فرماید: امر، مشترک بین طلب و شیء است، یا مرحوم آقای بروجردی قائل به این است که امر، مشترک لفظی بین طلب و فعل است؛ آیا بین این دو، ارتباط معنایی هم وجود دارد یا نه؟ توضیح اینکه «عین»، مشترک لفظی بین 70 معناست؛ ولی بین هیچ معنایی با معنای دیگرش، ارتباطی وجود ندارد. آیا اینجا بین طلب و آن فعلی که می‌خواهیم بگوییم امر، آیا نسبتی از حیث اراده هست یا نیست؟

پاسخ این است که بله؛ نسبت معنایی در اینجا برقرار است و مرحوم اصفهانی، متوجه این موضوع شده؛ لذا می‌فرماید که به فعل – به اعتبار اینکه متعلق اراده است – می‌گوییم «زدن» یا «امر»؛ اما اگر این اعتبار نباشد، نمی‌توانیم اطلاق «امر» به آن کنیم.

شواهد قرآنی بحث از نظر استاد

ما هم به مقداری زیادی که تتبع نمودیم، جایی را نیافتیم که «امر» در «شیء»، یا در «فعل» با قطع نظر از اراده استعمال شده باشد.

این را مرحوم اصفهانی تصریح نفرموده‌اند؛ ولی ما عرض می‌کنیم که نه تنها در شیء استعمال نشده است، بلکه در «فعل» با قطع نظر از اینکه متعلق اراده هم است نیز استعمال نشده است.

این بحث ثمره زیادی در تفسیرقرآن کریم دارد. برای نمونه آیه شریفه ذیل را ببینید:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^[1]

یعنی کفاری که آیات الهی را تکذیب می‌کنند، آیا منتظرند که خداوند و فرشتگان در قطعه‌هایی از ابر به سوی آنان بیایند؟! بعد می‌فرماید: «وَقُضِيَ الْأَمْرُ». آیا اینجا می‌شود گفت که امر، به معنای شیء است، یا به معنای فعل من حیث أنَّه فعل است؛ یعنی یک فعلی واقع و تمام شد یا نه؟ بلکه «قُضِيَ الْأَمْرُ» یعنی «ما اراده الله» یعنی خداوند اراده‌ای کرد و آن اراده هم عذاب شما بود و تمام شد.

در ادامه، آیه شریفه می‌فرماید: «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» این پرسش پیش می‌آید که این «أُمُور» جمع همین امر است یا امر دیگری؟ ظاهر این است که منظور، جمع همین «أمر» قبل در «قُضِيَ الْأَمْر» است؛ و «تُرْجَعُ الْأُمُور» یعنی همه آنچه که خدا اراده کرده، باز به خدا برمی‌گردد.

شاهد دیگر، آیه 186 سوره آل عمران است که می‌فرماید: «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» یعنی اگر صبر کنید و تقوا داشته باشید، این صبر و تقوا، از «عزم الأمور» است؛ یعنی پایه افعال ارادی شما صبر و تقواست. آیا در اینجا می‌توان گفت که «مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» یعنی «مِنْ عَزْمِ الْأَشْيَاء»؟! من صبر کنم، این از ساختمان و فرش و ... شیء است! صبر من چه ربطی به این اشیاء دارد؟!

اگر در اینجا «أمر» را به معنای فعل گرفتیم، منتهی فعلی با قطع نظر از اراده، باز هم ارتباطی به صبر ندارد؛ اما اگر بگوییم فعلی که متعلق اراده است؛ یعنی انسان اموری که می‌خواهد با اراده انجام بدهد، این صبر و تقوا پایه آن امور است؛ معنای کامل و مناسبی می‌شود.

یک وقت می‌گوییم همه اشیاء به خدا برمی‌گردند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^[2] ولی یک بار می‌گوییم «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» یعنی آنچه که خدا اراده کرده از خلق عالم، خلق ملائکه، خلق آسمان و زمین و موجودات، و اراده دیگری که نموده است، مسیر همه به سوی خداوند است.

یا در مثل آیه شریفه «وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^[3] اگر امور را به معنای اشیاء بگیریم، غلط است. عاقبت اشیاء به سوی خداست چه معنایی دارد؟ آنهایی هم که به معنای فعل با قطع نظر از اراده می‌گیرند، باز معنای درستی ندارد. پس باید «أُمُور» در این آیه شریفه را به هر فعلی که انسان اراده می‌کند معنا کنیم.

نکته مهمی که باید توجه داشت اینکه وقتی می‌خواهیم آیات قرآن را معنا کنیم، نمی‌توانیم بگوییم مثلاً آن مقداری که عرف از اراده می‌فهمد، همان اندازه را خداوند اراده کرده است؟!

اصلاً یکی از اصول تفسیر این است که الفاظ، برای معنای وسیع وضع شدند. قلم در آیه شریفه «ن وَالْقَلَمِ»^[4]، به معنای عرفی قلم و مداد است؛ در حالی که در اینجا، منظور مطلب دیگری است.

یکی از ممیزات تفسیری مرحوم حاج آقا مصطفی^[5] همین بود که می‌فرمود الفاظ برای روح معنا وضع شده است و همین سخن، اساس کلام تفسیری ایشان است.

پس بر اساس اینکه نظر مختار ما، همان نظریه مرحوم اصفهانی است، بر این باوریم که امر، یک معنا بیشتر ندارد و آن هم اراده یا فعل متعلّق الإرادة است؛ لذا چند معنایی برای امر درست نیست. اشکال اصلی بر نائینی این است که استعمال لفظ در این معانی، اوّل الکلام است. با قطع نظر از این اشکال، در دفاع از کلام مرحوم نائینی^[6]، و پاسخ به مرحوم خویی^[7] می‌گوییم: اینکه یک معنا حدّی است و دیگری غیر حدّی، مانع از قدر جامع نمی‌شود؛ بلکه می‌توان قدر جامعی در نظر گرفت؛ زیرا یک بار می‌خواهید بین حدث و غیر حدث، قدر جامع درست کنید که اینجا تضاد است و نمی‌شود؛ امّا یک بار، عنوان عامی در نظر می‌گیرید که به یک اعتبار، حدث می‌شود و به اعتبار دیگر، غیر حدث؛ لذا تضادی هم پیش نمی‌آید. پس این اشکال مرحوم آقای خویی وارد نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. بقره: 210.

[2]. بقره: 156.

[3]. حج: 41.

[4]. قلم: 1.

[5]. آیت الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی ره.

[6]. «انّ مادّة الأمر موضوعة لمعنى كلّی و مفهوم عامّ جامع للمعاني السبعة، نحو جامعّة الكلّی لمصاديقه»؛ فوائد الأصول، محمدحسین نائینی، ج 1، ص 128.

[7]. «والسبب في ذلك أنّ معنى الطلب معنى حدّی قابل للتصريف والاشتقاق، دون غيره من المعاني، فإنّها من الجوامد، وهي غير قابلة لذلك، ومن الواضح أنّ الجامع الذاتى بين المعنى الحدّی والمعنى الجامد غير متصور. وبكلمة أخرى أنّ الجامع بينهما لا يخلو من أن يكون معنى حدّیاً أو جامداً، ولا ثالث لهما، وعلى كلا التقديرين لا يكون الجامع المزبور جامعاً ذاتياً؛ إذ على الأول لا ينطبق على الجوامد، وعلى الثاني لا ينطبق على المعنى الحدّی وهذا معنى عدم تصور جامع ذاتي بينهما.» محاضرات في الاصول، سيد ابوالقاسم خویی، ج 2، ص 6.